



# قهر و مدارا در حکومت علوی

احمد حیدری

قهر و مدارا چه جایگاهی در سلوک اجتماعی و سیاسی امیرالمؤمنین(ع) داشته است؟ این مقاله عهده‌دار پرداختن به وجهه‌ای از اقدامات آن حضرت(ع) می‌باشد. چه پس از رحلت پیامبر(ص) در مقام احقاق حق خویش، و چه در دوران خلفا و چه در هنگامه پذیرش حکومت و روزگاران حاکمیت خویش که بخش اصلی بحث را شامل می‌گردد.

## امیرالمؤمنین(ع) در جایگاه احقاق حق خود

رسول خدا(ص) به عنوان پیامبر، پیشوا، رهبر و حاکم جامعه اسلامی، به طور طبیعی دغدغه حکومت نوپایی را داشت که در مدینه تشکیل داده بود و در اواخر عمر ایشان دایره تسلط این حکومت تقریباً همه شبه جزیره حجاز را در بر گرفته بود. با توجه به جهات مختلفی که این مقال را حوصله پرداختن به آنها نیست، لازم بود جانشین رسول خدا و حاکم جامعه اسلامی بعد از آن حضرت، از طرف خدا معین شود و واگذاری این امر در آن مقطع به انتخاب عمومی کار صحیحی نبود؛ از این رو رسول خدا با اینکه در طول عمر خود بخصوص در دوران مدینه به صورتهای مختلف شایستگی منحصر به فرد امام علی(ع) برای امامت و حکومت را به جامعه اعلام کرده بود، با این وجود بعد از بازگشت از حجةالوداع در محل غدیر خم، به امر خداوند متعال همه اهل



قافلهٔ بزرگ همراه خویش را جمع کرد و از آنان پرسید که:

«آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم و بهتر از شما خیر شما را نمی‌شناسم و نمی‌خواهم؟»

همگی از سر صدق و راستی فریاد برآوردند: آری، چنین است ای رسول خدا.

آن گاه رسول خدا فرمود: پس آگاه باشید هر کس من ولّی و سرپرست او بودم، این علّی سرپرست و ولّی اوست...»<sup>۱</sup>

و بعد از معرفی امام علی(ع) به مقام ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی، از همه حاضران خواست با ایشان بیعت کنند و همه کسانی که در آن جمع بودند بدون استثنا، با امام بیعت کردند و عهد بستند که مطیع و گوش به فرمان و پیرو امام علی(ع) باشند. با این اقدام رسول خدا مسأله جانشینی دیگر حل شده می‌نمود و هیچ شبهه و ابهامی در آن وجود نداشت و به طور طبیعی باید امام علی(ع) بعد از رسول خدا زمام امور را به دست می‌گرفت.

با وفات رسول خدا(ص) و قبل از اینکه بدن مبارکش غسل داده شود، کفن گردد و به خاک سپرده شود، در حالی که امام علی(ع) اهل بیت و اصحاب باوفای رسول خدا در مصیبت فراق محبوب خویش سر در گریبان غم در صدد انجام مقدمات و مراسم تجهیز و تدفین بودند، گروهی اندک در اقدامی ناگهانی، عجولانه و کودتایی، دور هم جمع شدند و با ابوبکر به عنوان خلیفهٔ رسول خدا بیعت کردند و با سوء استفادهٔ زیرکانه از وضعیت غمبار حاکم بر جامعه و شعله‌ور کردن حقدها و کینه‌هایی که از امام علی(ع) در بعضی دلها بود، یاورانی به دور خود جمع کردند و هنوز کار تدفین رسول خدا انجام نشده، برای بیعت گرفتن از اهل بیت و امام علی(ع) متوسل به خشونت شدند. استدلالهای امام و اطرافیان فایده‌بخش نبود و اصولاً طرف مقابل به دنبال شنیدن استدلال نبود و برای کار خودش هم استدلال نداشت و با علم به صلاحیت امام و عدم صلاحیت خودشان، به این کار اقدام کرده بودند، پس طبیعی بود که هیچ سخن حقی آنان را از ادامه راه باطلشان باز نمی‌داشت. در اینجا تنها دو راه وجود داشت: قیام و جنگ برای گرفتن حق غضب شده و یا تسلیم شدن و چشم‌پوشی از حق خود و واگذار کردن جامعه به باطل. عقل و شرع راه اول را یقین می‌کرد البته با شرایطی که از جمله مهمترین آنان وجود یاور بود. در ابتدای کار، اقدام‌کنندگان جمع محدودی بودند و اگر امام تعدادی یاور جدی و فداکار می‌یافت، می‌توانست آنان را سرکوب کند و عموم جامعه نیز خواهان حکومت امام بودند و امام می‌توانست حکومت





حقه خویش را اقامه کند. از این رو ایشان بعد از تجهیز رسول خدا، به یاری خواهی از مهاجر و انصار اقدام کرد ولی متأسفانه آنان به دلایل مختلف از جانبازی در راه امام دریغ ورزیدند، عافیت طلبیدند و سکوت و تسلیم اختیار کردند. امام بارها و بارها این مطلب را بازگو کرد تا آیندگان عذر وی را بدانند. بعد از بازگشت از جنگ نهروان از ایشان پرسیدند:

چرا با ابوبکر و عمر ن جنگیدی آن چنان که با طلحه، زبیر و معاویه جنگیدی؟  
امام فرمود:

رسول خدا (ص) با من عهد کرد: اگر یاور یافتی به سوی آنان بشتاب و با آنان بجنگ ولی اگر یاور نیافتی، دست بکش و خون خود را حفظ کن تا مظلومانه به من ملحق شوی. در عمل به عهد رسول خدا بعد از وفات ایشان و فراغت از تجهیزشان و جمع آوری قرآن، دست فاطمه و حسن و حسین را گرفتم و به در خانه اهل بذر و سابقان در دین رفتم و آنان را به حقم قسم دادم و به یاریم خواندم ولی جز چهار نفر: سلمان، عمار، مقداد و ابوذر، کسی مرا اجابت نکرد و (از اهل بیتم نیز) آنان که یاورم در دین بودند: جعفر و حمزه، از بین رفته بودند و مانده بودم بین دو آزاد شده‌ای که تازه مسلمان بودند: عباس و عقیل.

قسم به آن که محمد را بحق مبعوث کرد اگر آن روز که با خویشاوندان تیمم (ابوبکر که از قبيله تیم بود) بیعت شد، چهل نفر یاور داشتم، در راه خدا با آنان می جنگیدم.<sup>۲</sup>  
در خطبه شقشقیه نیز می فرماید:

«در این اندیشه بودم که با دست تنها به پا خیزم یا در محیط خفقان ظلمانی صبر کنم ... پس بردباری را عاقلانه تر یافتم و صبر کردم.»<sup>۳</sup>

در خطبه دیگری می فرماید:

«وقتی خوب نگاه کردم دیدم یآوری جز اهل بیتم ندارم پس بر آنان از مرگ بخل ورزیدم و ...»<sup>۴</sup>

بنابراین اگر امام یاورانی می یافت هم قیام وظیفه او بود و هم در آن اوایل احتمال موفقیت فراوان بود ولی متأسفانه امام یاورانی نیافت و نتوانست اقدامی کند و کودتا استقرار یافت.

### دوران استقرار خلفا

با گذر زمان، خلیفه اول توانست با روشهای مختلف حکومتش را مستقر کند و بالاخره عموم





جامعه با یأس از تحول، در مقابل شرایط پیش آمده تسلیم شد. امام علی (ع) نیز وقتی پذیرش جامعه را دید، برای حفظ کیان اسلام و وحدت امت اسلامی، مصلحت و وظیفه را در همراهی با عموم جامعه دید و علاوه بر بیعت، در مواقع لازم نیز به یاری حکومت، همت گماشت و با امر به معروف، نهی از منکر، نصیحت، خیرخواهی و ارشاد به تصحیح روش حکومت پرداخت. از آن به بعد نیز گرچه بارها صلاحیت و شایستگی منحصر به فرد خود را برای پذیرش حکومت و عدم صلاحیت حاکمان را برای تصدی آن مسؤولیت اعلام کرد، ولی به رضایت و انتخاب عموم و اکثر جامعه احترام گذاشت و اعلام کرد نسبت به حکومت تا زمانی که جور و ستم را پیشه نکند، همراه خواهد بود. هنگام بیعت با عثمان فرمود:

«خوب می‌دانید که من از هر کس به خلافت شایسته‌ترم و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و در هم نریزد و به غیر از من به دیگری ستم نشود، همچنان خاموش و تسلیم خواهم بود به امید اجر و پاداش و از جهت زهد و ورزیدن در زر و زیوری که شما برای رسیدن به آن مسابقه می‌دهید.»<sup>۵</sup>

در دوران خلافت ابوبکر و عمر، امام صادقانه و از سر دلسوزی برای امت اسلام و انجام وظیفه، از یاری حکومت در امور حق و دادن مشورت‌های کلیدی در مواقع مهم اجتناب نورزید. در این مدت گرچه بدعت‌هایی آشکار شد و اقداماتی ناصواب شکل گرفت ولی تلاش می‌شد روند کلی امور موافق خواست توده مردم و در جهت پیشرفت و اصلاح امور باشد. با تصدی حکومت از طرف خلیفه سوم، همان ظاهر روش حکومتی خلیفه اول و دوم رها شد، بنی‌امیه برگردن مردم سوار شدند و بیت‌المال ملک خصوصی خلیفه فرض شد و مورد حیف و میل بی‌حساب قرار گرفت. با ظاهر شدن فساد در ارکان حکومت، اعتراض عمومی از گوشه و کنار شروع شد. در این زمان امام (ع) گرچه در زمره معترضین بوده ولی سعی داشت خلیفه را از ادامه روش ناصواب خود باز داشته و به جلب رضایت عامه و ادارد ولی کوششهای بسیار امام (ع) نتیجه نداد و بالاخره شورش عمومی از کنترل خارج شد و به کشته شدن خلیفه انجامید.

### پذیرش خلافت به هنگام مشاهده اقبال عمومی و اتمام حجت

همچنان که متذکر شدیم، امام (ع) بعد از وفات رسول خدا برای به دست آوردن خلافت غصب شده خویش اقدام کرد و از مهاجر و انصار یاری طلبید و اگر یاورانی می‌یافت در قبال



حرکت سقیفه اقدام می‌کرد و آنان را سرکوب می‌نمود و حکومت الهی خود را که مقبول عموم بود و بیعت آنان را به همراه داشت، اقامه می‌کرد ولی متأسفانه جامعه اسلامی بویژه خواص آن روز با وجود علاقه به امام (ع) و اعتراف به حقانیت او، حاضر به اقدام و فداکاری نشده و کم‌کم عملاً به حکومت خلفا رضایت دادند. وقتی امام (ع) رضایت عمومی را نسبت به حکومت مشاهده کرد و برای اقامه حق خود یاوری نیافت، برای حفظ مصلحت امت اسلامی، با خلیفه بیعت کرد و از آن زمان به بعد هیچ‌گاه در صدد تصرف خلافت با استفاده از قوای قهریه بر نیامد و فقط به تبلیغ و معرفی خود به عنوان تنها فرد شایسته پذیرش منصب خلافت، بسنده کرد. وقتی نیز بعد از کشته شدن خلیفه سوم، مردم به سراغ او آمدند، در ابتدا از پذیرش حکومت سر باز زد و با معرفی روش حکومتی خود به آنان اعلام کرد که تحمل حکومت عادلانه وی را نخواهند داشت، پس به سراغ دیگری بروند اما با این وجود مردم اصرار کردند و حجت بر امام تمام شد. لذا حکومت را پذیرفت و بعد از آن نیز در مقابل همه مخالفان به این اقبال عمومی و انتخاب آگاهانه و مختارانه مردم استناد کرد و سرپیچی از این حکومت منتخب را برای هیچ‌کس جایز نشمرد. اقبال عمومی و هجوم مردم برای بیعت با امام (ع) بی‌نظیر بود. بعضی بیانات امام در این زمینه به شرح زیر است:

«[هنگام بیعت با من] مردم همانند شتران تشنه کامی که به آب برسند و ساربان، رهانشان ساخته و عقال از آنها بر گرفته باشد، بر من هجوم آوردند. به هم پهلو می‌زدند و فشار می‌آوردند آن چنان که گمان کردم مرا خواهند کشت یا بعضی به وسیله بعضی دیگر از میان خواهند رفت.»<sup>۶</sup>

«همچون شتران و گوسفندان که به فرزندان خود رو می‌آورند به سوی من روی آوردید، می‌گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را می‌بستم و شما آن را می‌گشودید، من آن را از شما بر می‌گرفتم و شما به سوی خود می‌کشیدید. شما برای بیعت دستم را گشودید و من بستم، شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم، پس از آن همچون شتران تشنه که روز و عده آب به آب‌خورگاه حمله کنند و به یکدیگر پهلو زنند گرد هم ریختند. آن چنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد و ضعیفان پایمال گردیدند. سرور و خوشحالی مردم از بیعت با من چنان عمومی و فراگیر بود که حتی کودکان به وجد آمده و پیران خانه‌نشین با پای لرزان خود برای دیدار منظره بیعت به





راه افتاده بودند. بیماران برای مشاهده و شرکت بر دوش افراد سوار شده و دوشیزگان نو رسیده در آن مجمع حاضر بودند.»<sup>۷</sup>

«از دحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود، مرا به قبول خلافت وا داشت. آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که (در اثر فشار زیاد جمعیت و هجوم آنان به سوی من) حسن و حسین زیر پاله شوند و آن چنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که مرا به رنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد. مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفته بودند.»<sup>۸</sup>

این وضعیت هجوم و اقبال بی نظیر عمومی بود. از طرف دیگر بیعت با امام از روی بصیرت و مشورت و انتخاب آگاهانه بود نه یک امر تحمیلی و دفعی. امام در اشاره به تعبیر خلیفه دوم در باره به قدرت رسیدن خلیفه اول که آن را «فلته» شمرده بود بر این مطلب تأکید ویژه داشت که بیعت با وی چنین نبوده است:

«لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِلَّا بِي فَلْتَةً»<sup>۹</sup>

بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی نبود.

در بیان دیگری فرمود:

«مردم بعد از قتل عثمان با من بیعت کردند. همان مهاجر و انصاری که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده بودند و امامت آنان را منعقد ساخته بودند، بعد از سه روز مشورت، با من هم بیعت کردند و اهل بدر (که از جایگاه اجتماعی ویژه برخوردار بودند) و مهاجران و انصار با سابقه در آن زمره بودند. با این تفاوت که بیعتهای قبلی از روی مشورت عمومی نبود. (بیعت ابوبکر که کودتاگونه و ناگهانی [فَلْتَةً] بود، بیعت با عمر هم با توجه به وصیت و انتصاب ابوبکر بود نه انتخاب بعد از مشورت؛ بیعت با عثمان هم بعد از انتخاب او توسط شورای شش نفره بود، آن هم نه انتخابی با اتفاق آراء بلکه با توجه به رأی اکثریتی که طرفدار او بودند و با نقشه زیرکانه‌ای انتخاب شده بودند.) ولی بیعت با من بعد از مشورت عمومی بود.»<sup>۱۰</sup>

با وجود این اقبال عمومی بی نظیر و انتخاب آگاهانه امت، باز هم امام (ع) به آسانی تسلیم نشد و تا تمام نکردن حجت بر آنان و تمام نشدن حجت بر خودش، پیشنهاد آنان را رد کرد. استدلال امام (ع) برای نپذیرفتن حکومت و خلافت نیز واقعاً عجیب و جالب است. امام فرمود:



«مرا واگذارید و دیگری را طلب کنید. زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگون دارد. دلها بر این امر استوار و عقلها ثابت نمی‌ماند. چهره‌افق حقیقت را، ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناس مانده است. آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم، طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش فرا نخواهم داد. اگر مرا رها کنید من هم چون یکی از شما هستم و شاید شنواتر از شما و مطیع‌تر نسبت به خلیفه باشم. و من وزیر باشم و مشاور (همچنان که در دوران خلفا بودم) برای شما بهتر است از اینکه امیر باشم.»<sup>۱۱</sup>

آری، امام (ع) گرچه حکومت را حق خود می‌دانست چون منصوب از طرف خدا و پیامبر بود و تنها فرد شایسته تصدی این مقام، ولی با این وجود وقتی اقبال عمومی متوجه او نبود، برای به دست گرفتن حکومت اقدام قهرآمیز نکرد و وقتی هم اقبال عمومی متوجه او شد، مردم را آگاه کرد و هشدار داد که حکومت او مطابق حکومت‌های پیشین نخواهد بود بلکه مطابق علم خود - که عالمترین افراد به اسلام است - عمل خواهد کرد و به توصیه‌ها و نظریه‌های دیگران که ملاک حق را همراه نداشته باشد، عمل نخواهد کرد، بنابراین تحمل حکومت او برای افرادی که به روش‌های دیگر خو کرده‌اند، سخت خواهد بود. از این رو از آنان خواست به سراغ دیگری روند و او را به خود واگذارند ولی با این همه، مردم از او روگردان نشدند و با اصرار و پافشاری خواستار پذیرش خلافت توسط وی بودند و در این حال حجت بر امام (ع) تمام شد و وظیفه خود را در پذیرش حکومت دید و فرمود:

«به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید قسم، که اگر جمعیت حاضر نبود که حجت را بر من تمام کرد و نبود عهد و مسؤولیتی که خدا از عالمان گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر پشتش می‌انداختم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم.»<sup>۱۲</sup>

با توجه به مطالب گذشته معلوم شد که حکومت امام (ع)، تنها حکومتی بود که بعد از پیامبر خدا (ص) مورد اقبال عمومی واقع شد و عموم مردم و خبرگان آنان را پس از شور آزادانه و آگاهانه اختیار کردند؛ نه قبل از امام چنین انتخاب آزادانه و آگاهانه‌ای سابقه داشت و نه بعد از امام (جز انتخاب فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام) تکرار شد. حکومت‌های قبل و بعد از امام





همگی خود را بر مردم تحمیل کرده بودند گرچه روش بعضی خدمت به مردم و رعایت حقوق آنان بود و حکومت امام(ع) تنها حکومت مردمی بود.

### نهی امام(ع) از بیعت شکنی

امام(ع) به انتخاب عمومی احترام می‌گذاشت و مخالفت با منتخب مردم یا پیمان شکنی را جایز نمی‌دانست و بعضی از بیانات امام(ع) در این زمینه چنین است:

«مردم قبل از بیعت، حق اختیار و انتخاب دارند ولی هر گاه بیعت کردند دیگر حق اختیار دیگری را ندارند.»<sup>۱۳</sup>

در شرایطی که در جامعه آن روز به هر دلیل، نصب علی(ع) به امامت و خلافت توسط پیامبر(ص) نادیده گرفته شده بود و به آن تن داده نمی‌شد، صائب‌ترین شیوه آن بود که خبرگان مورد اعتماد عمومی به گزینش خلیفه اقدام کنند. مهاجران و انصار با سابقه، هم از مقبولیت بیشتری برخوردار بودند و هم نسبت به واجدان شرایط زعامت و رهبری آگاهتر بودند. طبیعی بود که با مرگ یک خلیفه آن هم در آن زمان جمع کردن همه خبرگان جامعه در مرکز خلافت و برگزاری انتخاب عمومی ممکن نبود و باید هر چه سریعتر خبرگان مرکز خلافت تصمیم‌گیری می‌کردند و خلیفه بعدی را انتخاب می‌نمودند. بعد از خلافت خلیفه سوم، مهاجران و انصار دور هم جمع شدند و بعد از مشورت کامل به اتفاق آراء امام(ع) را انتخاب کردند و انتخاب آنان به شدت مورد توجه عموم واقع شد. البته طبیعی بود که چند نفری هم در مرکز خلافت و یا در شهرهای دیگر با این انتخاب موافق نباشند ولی آنان حق نداشتند با این انتخاب عمومی که رأی اکثریت قاطع مردم را با خود داشت مخالفت کنند. معاویه که حاضر نبود حکومت علوی را بپذیرد، از اطاعت سر باز زد و بهانه‌ها آورد از جمله در نامه‌ای خطاب به امام نوشت:

اگر تو بر اهل بصره و طلحه و زبیر حجت داشتی که با تو بیعت بسته‌اند و حق بیعت شکنی ندارند، چنین حجتی بر اهل شام و بر من نداری زیرا اهل شام و من با تو بیعت نکرده‌ایم. امام در جواب نوشت:

«تفاوتی که بین طلحه و زبیر با خودت و بین اهل بصره با اهل شام تصور کرده‌ای، صحیح نیست. زیرا بیعت و خلافت امر عمومی واحدی بیش نیست و (بدون دلیل موجه) حق اعمال نظر دوباره و تجدید نظر در آن وجود ندارد و کسی که از آن خارج





شود طعن زنده است و کسی که در آن بخواهد سستی و تردید به خرج دهد،

سهل انگار به حساب می آید.»<sup>۱۴</sup>

و در بیان دیگری خطاب به معاویه فرمود:

«رعایت بیعتی که در مدینه با من شد، بر تو هم در شام لازم است زیرا همان کسان که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با من هم بیعت کردند پس بعد از بیعت آنان (خبرگان مرکز خلافت و مهاجر و انصار با سابقه) نه کسانی که حاضر بوده اند حق اختیار دیگری دارند و نه غایبان، شورا و انتخاب حق مهاجر و انصار است و هرگاه بر صلاحیت فردی اجتماع کردند و او را امام نامیدند، این انتخاب مرضی خداست و اگر کسی از این امر خارج شود و منتخب را شایسته نداند و یا خود رغبتی در خلافت داشته باشد، باید او را به اطاعت از خلیفه منتخب برگرداند و اگر امتناع کرد و غیر راه مؤمنان را برگزید، با او جنگید.»<sup>۱۵</sup>

و باز هم خطاب به معاویه نوشت:

«قبول بیعتی که در مدینه با من شد بر تو هم در شام لازم است همچنان که قبول بیعتی که در مدینه با عثمان شد بر تو لازم بود و حال آنکه تو امیر منصوب از جانب عمر بودی و همچنان که قبول بیعتی که در مدینه با عمر شد بر برادرت یزید لازم بود و حال آنکه او امیر منصوب از طرف ابوبکر بر شام بود.»<sup>۱۶</sup>

## دوران حکومت

با انجام بیعت و پذیرش حکومت از جانب امام، اداره نظام اسلامی و سامان دادن به امر رعیت بر عهده امام قرار گرفت و امام با اتخاذ روشهای مدارا و اعمال خشونت، در مدت پنج سال درسهای فراوانی در زمینه حکومت داری به جامعه بشری ارائه کرد.

### چند نکته مهم

قبل از اینکه به روش امام (ع) در اعمال قهر یا مدارا از مصدر حکومت بپردازیم، لازم است چند نکته را توضیح دهیم:

#### اول - تعریف قهر و مدارا:

منظور از اقدامات قهر آمیز، اقدامات خشن و به کارگیری زور و شمشیر برای پیشبرد منویات





است. این به کار بردن زور و شمشیر هم ممکن است به حق باشد و هم به باطل. در موارد به حق هم، اعمال قهر ممکن است بهترین راه باشد یا راه بهتری غیر از اعمال قهر وجود داشته باشد. اعمال قهر و توسل به زور و شمشیر به طور طبیعی در برابر مخالفان و متخلفان است. در مقابل اعمال قهر، مدارا وجود دارد. در لغت در تعریف مدارا آمده است:

«داریته مداراة» یعنی با او به ملاطفت و ملایمت رفتار کردن. در حدیث نبوی آمده است: «من به مدارا با مردم مأمور شده‌ام همچنان که به تبلیغ رسالت مأمور گشته‌ام»<sup>۱۷</sup> و رسول خدا فرمود: «رأس عقل بعد از ایمان به خدا، مدارای با مردم است»<sup>۱۸</sup> یعنی ملایمت با آنان و معاشرت نیکو با آنان و تحملشان تازه نشوند و متنفر نگردند.<sup>۱۹</sup>

با توجه به تعریف بالا، مدارا یعنی تحمل مخالفتها و تأتی در توسل به قهر و سعی و کوشش در جذب افراد و بازداشتن آنان از اقدام براندازی علیه حکومت، بدون اینکه به قهر و سرکوب آنان متوسل شود. البته مدارا غیر از سازش و مصانعه است. مدارا کننده به هیچ وجه برای قانع کردن مخالف و همراه کردن او با خودش، از عمل به حق دست نمی‌کشد و به سوی باطل متمایل نمی‌شود و به بیان خود امام علی (ع) زمانی که به خاطر تقسیم عادلانه بیت‌المال مورد عتاب قرار گرفت اشاره فرمود که من نمی‌خواهم با ستمکاری پیروز گردم. یعنی پرداخت وجه بیشتر به اشراف، اجرا نکردن حدود بر آنان، پرداخت بیت‌المال به خویشاوندان (مثل تقاضای عقیل)، دادن منصب به افراد بی‌لیاقت (مثل گماردن طلحه، زبیر و معاویه) و ... ستم است و من نمی‌خواهم هیچ‌گاه با ستمگری پیشرفت کنم.

مدارا یعنی پرداخت کمترین هزینه برای دفع دشمن و تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق. مدارا یعنی تحمل جور و ستم مخالف مادامی که امید به هدایت او هست و خودداری از سرکوب قهرآمیز او. در مدارا سخن از پرداخت رشوة مالی و منصبی، دست کشیدن از اجرای حدود و احکام، بی‌توجهی به مقدسات و ارزشها و ... نیست بلکه صرفاً تحمل مخالف و تأتی در دست بردن به شمشیر است.

## دوم - قهر و مدارا؛

حکومت بر دو پایه استوار است، قهر و مدارا. هر کدام از این دو لازم است و اگر در جایگاه مناسب، به کار گرفته نشود، حکومت از استحکام می‌افتد و معمولاً حکومتها از این دو عامل بهره می‌گیرند ولی مهم تشخیص مورد مناسب اعمال آنهاست. حاکمان عادل موارد صحیح اعمال قهر



و مدارا را به خوبی تشخیص می‌دهند و در اعمال قهر و مدارا، مطابق اصول و ضوابط دینی، عقلی و انسانی عمل می‌کنند و برای آنها معیار، مصلحت جامعه و انسانها و رعایت اصول دینی و انسانی است نه مصلحت شخص حاکم یا بقای حکومت او؛ ولی حکومتهای فاسد، در استفاده از این دو عامل، پایبند ضوابط دینی نیستند و رعایت مصالح خودشان و حفظ حکومتشان اهمیت دارد. آنان آنچه از مدارا یا قهر که سبب قوام و دوام حکومتشان باشد، اعمال می‌کنند خواه مطابق ضوابط شرعی و اصول انسانی باشد و خواه نباشد.

### سوم - اولویت مدارا؛

از دیدگاه امام علی (ع) در حکومت اصل بر اعمال مدارا است و حتی الامکان (تا زمانی که دشمن در مقام براندازی نیست) باید از اعمال قهر دوری گزید، انسانها را باید جذب کرد و به طریق هدایت ارشاد نمود و از خطای خطاکاران تا حد ممکن چشم پوشید و با چشم‌پوشی و اغماض، آنان را به رحمت خدایی امیدوار کرد و به توبه و ندامت و اصلاح واداشت و اگر همه اینها کارساز نشد به قهر و خشونت متوسل شد چنانکه خود فرمود: «آخر الدواء الکی». بیانات امام در این زمینه چشمگیر است و سیره امام بهترین تابلوی تربیت از این راه. به نمونه‌هایی از سخن و عمل حضرت (ع) در این راستا توجه فرمایید:

طلحه و زبیر اولین کسانی بودند که پیمان شکستند و علیه حضرت دست به اسلحه بردند و با کشتن بعضی از شیعیان بصره، بر آن شهر مسلط شدند. حضرت بسیار سعی داشتند بدون جنگ و خونریزی آنان را به توبه و اصلاح فساد که بار آورده بودند وادارند ولی موفق نشدند. آن حضرت در یکی از خطبه‌هایش فرمود:

«خدا یا! طلحه و زبیر از من بریدند و بر من ظلم کردند و بی‌عتم را شکستند و مردم را بر من شوراندند... من پیش از جنگ از آنها خواستم که بازگردند و انتظار بازگشتشان را می‌کشیدم ولی آنان به نعمت پشت پا زدند و دست ردّ بر سینه عافیت گذاردند.»<sup>۲۰</sup>

هنگامی که در صقین مقابل معاویه صف کشید، از وقوع درگیری کراهت داشت و مدتی طولانی صبر کرد شاید توافقی اصولی حاصل شود به طوری که بعضی اصحاب آن حضرت اعتراضهای نابجا کردند و حرفها زدند. امام (ع) در جواب آنان فرمود:

«اما اینکه می‌گویید آیا مصالحه در جنگ از ترس مرگ است؟ به خدا سوگند باک ندارم که خود به سوی مرگ روم یا مرگ به سوی من آید و اما اگر تصور می‌کنید در





مبارزه با شامیان تردید دارم، به خدا سوگند برای هیچ روزی جنگ را به تأخیر نینداختم مگر بدین امید که شاید گروهی از آنها به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت گردند و در لابه لای تاریکیها پرتوی از نور من ببینند و این (هدایت شدن آنان) برای من محبوب تر از کشتن آنان در حال گمراهی است گرچه آنان خود به جرم گناهانشان گرفتار می شوند.»<sup>۲۱</sup>

امام در سه جنگی که برایش پیش آمد، یارانش را از ابتدا کردن به جنگ نهی کرد با اینکه جنگ با آنها حق او بود ولی با این وجود نمی خواست کسی باشد که شروع به جنگ کند و علاوه بر این همه، در جنگها بعد از اصرار و پافشاری دشمن بر وقوع جنگ و درگیری و بی تابی یاران در دفاع، یکی از یارانش را با قرآن به میان میدان می فرستاد تا آنها را به حکمیت قرآن فرا بخواند و از جنگ و درگیری باز دارد ولی دشمنانش با کشتن دعوت کننده به قرآن هیچ راه مصالحه ای باقی نمی گذاردند.<sup>۲۲</sup>

معاویه از پذیرش حکومت حق امام(ع) که منتخب مردم هم بود، بدون دلیل موجه ابا داشت و حاضر به واگذاری شام نبود و طغیان و خیره سری پیشه کرده بود. امام بعد از بارها نامه نوشتن و استدلال و احتجاج، باز هم برای اینکه بدون توسل به قهر او را به پذیرش حق وا دارد، جریر بن عبدالله بجلی را به نزد او فرستاد تا او را قانع کند و جواب نهایی او را برای امام بیاورد. مدت اقامت جریر در شام طولانی شده بود و اصحاب امام بر این گمان بودند که جریر گول وعده ها و مکر معاویه را خورده و نزد او مانده است و دیگر تعلل فایده ندارد و باید برای سرکوبی معاویه اقدام کرد و سپاه را به سوی شام گسیل داشت. امام در برابر نظر آنان فرمود:

«اگر در این حال که جریر را (برای دعوت به مسالمت) نزد آنان فرستاده ام برای جنگ مهیا شوم، به معنای بستن راه صلح به روی آنان و به معنای منصرف ساختن آنان از اراده خیر است اگر داشته باشند ولی من برای جریر مدتی معین کرده ام که بعد از آن اگر بماند، جز این نیست که یا گول خورده یا عصیان و ستمگری پیشه نموده است (و از آن هنگام به بعد حجت بر آنها تمام است و ما هم دلیلی برای تعلل نخواهیم داشت و اما حالا) رأی من این است که مدارا کنید در عین اینکه من از آماده شدن شما و تهیه اسباب جنگ ناخوشایند نیستم.»<sup>۲۳</sup>

هنگامی که جنگ را تنها راه حل می دید، تا زمانی که ضروری بود آن را ادامه می داد و هرگاه



ضرورت برطرف می‌شد، از کشتن دشمن دست می‌کشید. تفاوت سیره آن حضرت در جنگ با اهل جمل از یک طرف و با اهل صفین از طرف دیگر مؤید این ادعا است. در جنگ با اهل جمل، حضرت دستور داد کسانی را که نمی‌جنگند، مجروحان و فراریان را نکشند و آنان را تعقیب نکنند<sup>۲۴</sup> ولی در صفین دستور داد حتی فراریان و مجروحان را هم مهلت ندهند. وقتی از علت تفاوت این دو سیره از امام هادی (ع) سؤال شد ایشان فرمود:

«اهل جمل بعد از اینکه امام و رهبرشان کشته شد، فرار کردند. آنان دیگر نه رهبری داشتند و نه عده‌ای تا بدانان پیوندند و فرار آنها برای یافتن فرصت دوباره برای جنگ و حمله نبود. آنان با کشته شدن رهبرشان به دست کشیدن از جنگ راضی شده و اسلحه را کنار گذاشته بودند و هوای ادامه جنگ را نداشتند پس به حکم خدا باید از کشتن و آزار آنان دست کشید ولی اهل صفین یاورانی داشتند که با فرار، به آنان می‌پیوستند و امام و رهبری که برایشان امکانات جمع‌آوری می‌کرد و آنان را حقوق و پاداش می‌داد و... (پس فراریان آنها هنوز هوای جنگیدن در سر داشتند و محارب بودند و کشتن آنها لازم بود) بنابراین حکم این دو گروه یکسان نیست.»<sup>۲۵</sup>

#### چهارم - لزوم قدرتمندی حکومت؛

به طور طبیعی در هر جامعه‌ای افراد سرکش و طغیان‌گری وجود دارد که به حق خود قانع نبوده و حاضر به انجام وظایف خود در قبال افراد و جامعه نیستند و منشأ فساد، ظلم و ستم می‌باشند. قدرتمندی حکومت، مانور قدرت و تهدید از راههای مناسب برای مقهور کردن ظالمان و ستمگران است تا فکر تجاوز را از مخیله خود به در کنند. قرآن در فرمان تهیه امکانات دفاعی می‌فرماید:

«برای مقابله با آنان هر چه می‌توانید از نیرو و توان و اسبان آماده، تهیه ببینید و بدان و سلیه دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید و دیگرانی که شما آنها را نمی‌شناسید (دشمن ناشناخته‌اند) و خدا آنها را می‌شناسد.»<sup>۲۶</sup>

امام در حکومت خود از این اصل استفاده فراوان می‌برد. ایشان به نیروی نظامی قوی و آماده با امکانات لازم اهمیت فراوان می‌داد. هنگام اعزام قیس بن سعد برای حکومت مصر به او فرمود:

«به همراه سپاهی به مصر برو زیرا همراه داشتن سپاهی جنگجو و آماده، برای دشمن ترساننده‌تر و برای دوستان عزت‌آورتر است.»<sup>۲۷</sup>

در عهدنامه به مالک اشتر می‌نویسد:





«سپاهیان به اذن خدا دژ استوار رعیت، زینت والیان، عزت دین و راههای امنیت هستند، قوام رعیت جز به وسیله اینان ممکن نیست، از طرفی برقراری سپاه جز به وسیله خراج امکان پذیر نمی باشد زیرا با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می شوند و برای اصلاح خود به آن تکیه می نمایند و با آن رفع نیازمندیهای خویش را می کنند.»<sup>۲۸</sup>

علاوه بر تهیه نیروی نظامی و دفاعی لازم و مقتدر، تهدید طغیانگران نیز در همین راستا بود. امام (ع) قبل از اینکه مجبور شود با مخالفان خود بجنگد، آنان را تهدید می کرد و از سرکشی و مخالفت برحذر می داشت. وقتی شنید طلحه و زبیر قصد پیمان شکنی و فتنه دارند، به مسجد رفت و خطبه خواند و آنان را از عاقبت سرکشی و مخالفت برحذر داشت و در ضمن خطبه فریاد زد:

«انا ابوالحسن الذی فللت حد المشرکین و فرقت جماعتهم و بذلک القلب القی عدوی

الیوم و انی لعلی ما وعدنی ربی من النصر و التأیید»<sup>۲۹</sup>

من همان ابوالحسن هستم که تیزی مشرکان را کند کردم و جماعتشان را پراکنده ساختم و امروز هم با همان قلب (و شجاعت) با دشمن روبه رو می شوم و من بر همان وعده نصرت و یاری خدا هنوز پابرجا و امیدوارم.»

و این جمله را زمانی که غضبناک بود، می گفت و با این جمله قصد یادآوری شجاعتهای خود در جنگها و به خاک انداختن پهلوانان عرب را داشت تا آنان با یادآوری آن شجاعتها بترسند و از مخالفت دست بکشند.

در یک سخنرانی دیگر فرمود:

«اگر از حکم قرآن سرپیچی کنند (و تسلیم نشوند) لبه شمشیر تیز را به آنها خواهم داد

و شمشیر برای درمان باطل و یاری حق کفایت می کند.»<sup>۳۰</sup>

«با شمشیر برنده علاقه مندان به حق، کار آنان را که به حق پشت کرده اند، خواهم

ساخت و با دستیاری فرمان برداران مطیع، عاصیان و تردیدکنندگان در حق را برای

همیشه کنار خواهم زد.»<sup>۳۱</sup>

### پنجم - فرماندهان با تحمل و مدارا!

در عین اینکه امام (ع) نسبت به ایجاد، تأمین و تدارک نیروی نظامی دفاعی عنایت ویژه داشت و وجود آنان را برای حکومت ضروری می دانست، با این وجود دستور می داد افرادی را



به فرماندهی نیروی نظامی نصب کنند که از تحمل و ظرفیت بالایی برخوردار باشند و دیر به خشم آیند؛ زیرا اگر فرمانده و حاکم زود خشم و کم تحمل باشد، با دیدن کمترین تخلف به خشم می آید و به قهر متوسل می شود و این خلاف خواست خدا و دستور دین است که به مدارای خدا کثر و قهر حداقل دستور داده است.

امام در دستور به مالک اشتر می فرماید:

«فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که پیش تو نسبت به خدا و پیامبر و امام تو، خیر خواه تر از همه و پاک دل تر و عاقل تر باشد؛ از کسانی که دیر خشم می گیرند و عذر پذیر ترند.»<sup>۳۲</sup>

### ششم - هشیاری و قاطعیت؛

در عین اینکه امام (ع) اصل بر اعمال مدارا قرار داده بود ولی نسبت به اعمال و رفتار مخالفان و دشمنان کاملاً مراقب و هوشیار بود و چنانچه دشمن را در مقام مخالفت مسلحانه، براندازی و جنگ می دید، اجازه نمی داد هجوم آورد و او را در خانه اش محاصره کند و ... بلکه با قوت و قدرت و اقدام سریع فتنه را در نطفه خفه می کرد و امکان مانور و قدرت نمایی را از دشمن می گرفت. به بیانات امام (ع) در این زمینه توجه فرمایید. ایشان در مذمت سستی و بی رغبتی اصحابش به جنگ با دشمنان دین خدا فرمود:

«در رکاب پیامبر خدا با پدران، فرزندان، برادران و عموهای خویش جنگیدیم و این پیکار جز بر ایمان و تسلیم ما نیفزود و ما را در جاده وسیع حق، صبر بر تلخی درد و جدیت در جنگ با دشمن ثابت قدم تر ساخت ... به خدا قسم اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه ای برای دین قائم و استوار نمی ماند و شاخه ای از درخت ایمان سرسبز نمی گردید.»<sup>۳۳</sup>

وقتی در صفین اصحاب معاویه شریعه و محل آب برداشتن از فرات را تصرف کردند و یاران امام را از بهره برداری از آب منع کردند، امام خطاب به یارانش فرمود:

«سپاه معاویه با این عمل شما را به پیکار دعوت کرده است. اکنون بر سر دو راهی هستید یا به ذلت و خواری تن دهید یا شمشیر هاتان را از خون آنان سیراب کنید تا خود آب بنوشید. مرگ در زندگی توأم با شکست و زندگی در مرگ پیروزمندانه است.»<sup>۳۴</sup>

در خطبه دیگری بعد از دعوت به جهاد و بیان مقام والای مجاهدان فرمود:

«بارها به شما گفتم: پیش از آنکه بر شما بتازند، بر آنان بتازید زیرا به خدا قسم هیچ



قومی در پاشنه در خانه اش جنگ نکرد مگر اینکه ذلیل شد.»<sup>۳۵</sup>

وقتی طلحه و زبیر سپاهیان و نیرویی آماده کردند و روانه بصره شدند، بعضی از افراد به امام (ع) پیشنهاد می دادند که به کار آنها اهمیت ندهد و آنان را واگذارد و تعقیبشان نکند. امام ضرب المثلی زد به مضمون زیر:

«به خدا قسم من مانند کبک نیستم که سر زیر برف کنم تا بالای سرم برسند و مرا بگیرند (ضرب المثل مورد استفاده امام به این معناست) بلکه من به کمک رو آوردگان به حق، روگردانان از حق را و به یاری اطاعت کنندگان حرف شنو، طغیانگران تردیدکننده را می زنم.»<sup>۳۶</sup>

خطاب به اهل مصر نوشت:

«آیا نمی بینید که اطراف شما را گرفته اند و کشورتان را فتح کرده اند و شهرهایتان میدان جنگ شده است؟ برای نبرد با دشمن کوچ کنید - خدای شما را رحمت کند - و بر زمین، سنگینی نورزید که زیر دست و ذلیل خواهید شد و بهره شما از همه پست تر خواهد گشت. مرد جنگ همیشه بیدار است و آن کس بخوابد، دشمن از تعقیب او نخواهد خفت.»<sup>۳۷</sup>

در عهدنامه به مالک اشتر نوشت:

«اگر دشمن تو را به صلح آبرومندانه و مورد رضای خدا دعوت کرد، دست رد بر سینه او مزن زیرا در صلح، استراحت سپاهیان، راحتی حاکمان از هم و غم و امنیت کشور نهفته است و لکن بعد از صلح، از دشمن بر حذر باش، بر حذر؛ زیرا چه بسا دشمن خود را به تو نزدیک می کند (و وضعیت صلح را پیش می کشد) تا تو را غافل سازد، پس احتیاط پیشه کن و از گمان نیکو در این زمینه بپرهیز.»<sup>۳۸</sup>

با توجه به موارد بالا، هرگاه اعمال قهر و خشم را در مواردی لازم و ضروری می دانست از دست بردن به شمشیر ابا نداشت.

### سیاست مدارا

همچنان که توضیح دادیم، امام (ع) در روش حکومتی خود، اصل را بر اعمال سیاست مدارا با مخالفان قرار داده و از اعمال قهر و زور حتی الامکان ابا داشت. موارد اعمال مدارا از جانب امام (ع) فراوان است که اهم آنها به شرح زیر می باشد:







## مدارا با مخالفان غیر معاند

حکومت‌های قبل و بعد از امام(ع)، تحمل وجود مخالف را نداشتند و از افراد مخالف به زور بیعت می‌گرفتند و آنها را وادار به اطاعت یا سرکوب می‌کردند و از بین می‌بردند ولی سیره امام در این زمینه بر مدارا بود. نمونه‌هایی از مدارای امام با مخالفان از این قرار است:

### ۱- مدارا با کسانی که از بیعت امتناع ورزیدند.

با وجود اقبال بی‌نظیر عمومی، بعضی از افراد به دلایلی غیر صحیح از بیعت با امام امتناع کردند از جمله: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، سلمة بن مخذل، رافع بن خدیج، فضالة بن عبید، ابوسعید خدری، محمد بن سلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت و کعب بن عجره.<sup>۳۹</sup> برخورد امام با این افراد مدارا بود و پیمان گرفتن بر اینکه به مخالفت عملی اقدام نکنند.

سعد بن وقاص را به خدمت حضرت آوردند. حضرت به او فرمود: بیعت کن. او گفت: تا زمانی که همه مردم با تو بیعت نکنند، من بیعت نمی‌کنم و از جانب من خطری شما را تهدید نمی‌کند.

امام فرمود: او را رها کنید. عبدالله بن عمر را آوردند. امام فرمود: بیعت کن.

او نیز گفت: تا زمانی که همه مردم بیعت نکرده‌اند، من بیعت نمی‌کنم.

امام فرمود: کفیلی بیاور (که مخالفت نکردن تو را ضمانت کند).

او گفت: کفیلی نمی‌شناسم.

مالک عرض کرد: اجازه بده گردن او را بزنم.

امام ضمن توبیخ مالک فرمود: رهایش کنید، من خود او را کفالت می‌کنم.<sup>۴۰</sup>

### ۲- مدارا با کسانی که در مظان اتهام بودند.

معمولاً حکومتها با کسانی که در مظان اتهام هستند، برخوردی شدید و قهرآمیز دارند ولی برخورد امام(ع) در این زمینه نیز مدارا گونه بود. از جمله کسانی که در مظان اتهام بودند، می‌توان طلحه و زبیر را نام برد. آن دو از اولین کسانی بودند که با امام بیعت کردند ولی به خیال خود باید در حکومت امام سهیم می‌شدند. امام(ع) بعد از بیعت دو اقدام مهم را در پیش گرفت که آنان در آن دو اقدام خود را متضرر می‌دیدند. اقدام اول امام، گماردن کارگزاران امین و کاردان بود. آنان





که خود را شایسته تصدی مقام خلافت می‌دانستند از جانب امام (ع) به منصب امارت هم گمارده نشدند و کسانی دیگر حکم حکومت گرفتند که از نظر آنان در درجه و رتبه پایین تری بودند. اقدام دوم امام (ع) بازگرداندن حقوق به تاراج رفته بیت‌المال و تقسیم عادلانه آن در بین افراد اجتماع بود. آنان که تا آن زمان از بخششهای بی حساب حکومت بهره‌مند بودند، به یکباره خود را در معرض مصادره اموال دیدند و در تقسیم بیت‌المال از طرف حضرت نیز سهمی مساوی با بقیه افراد دریافت کردند و این برای آنان بسی ناگوار بود. در ابتدا ضمن ابراز ناخشنودی، خواستار سهم متناسب با شأن خود در منصب و اموال شدند و حضوری یا با فرستادن واسطه این مطالب را به حضرت گوشزد کردند ولی جواب امام به آنها قاطعانه بود:

«به قسمت خدا راضی باشید تا در باره شما فکر کنم و بدانید که من در این امانتی که بر عهده‌ام است (حکومت) جز کسی را که به دین و امانت‌داری‌اش اطمینان داشته باشم، شریک نمی‌گردانم.»<sup>۴۱</sup>

«ای بزرگان! از خدا و پیامبرش در باره امت بترسید و نسبت به مسلمانان غائله و کید نخواهید.»<sup>۴۲</sup>

«اما اینکه می‌خواهید در امر حکومت با شما مشورت کنم! به خدا قسم من به حکومت رغبتی نداشتم و این شما بودید که مرا به پذیرش آن فرا خواندید و بار آن را بر دوش من نهادید و من ترسیدم اگر تقاضایتان (در پذیرش خلافت) را رد کنم، در بین امت اختلاف بیفتد و آن هنگام که این بار بر دوشم قرار گرفت، به کتاب خدا و سنت رسول نظر کردم و آنچه آنها به من نمایانند، عمل نمودم و در این زمینه تا به حال (با وجود کتاب و سنت) محتاج رأی شما و غیر شما نبوده‌ام و چنانچه در آینده مطلبی پیش آید که حکم آن در کتاب و سنت نباشد و برای یافتن راه حل آن محتاج به مشورت باشم، با شما مشورت خواهم کرد.»<sup>۴۳</sup>

طلحه و زبیر در گوشه و کنار نارضایتی خود را از سیره امام (ع) ابراز می‌داشتند و از طرق مختلف سخنان و تقاضاهای ناحق را به گوش امام (ع) می‌رساندند. این تقاضاهای نامشروع امام (ع) را به خشم آورد پس به مسجد آمد و ضمن یک خطابه عمومی فرمود:

«مطیع خدا و رسول باشید و هر کس سرپیچی کند، (بداند) همانا خداوند کافران را دوست ندارد.»



سپس با صدای بلند فرمود:

«من ابوالحسن هستم.» (و این جمله را هر گاه خشمگین می شد به عنوان تهدید می فرمود تا یاد آور قهر و غضب و شدت او در جنگها باشد.)

بعد ادامه داد:

«این اموال عمومی است و هیچ کس نسبت به دیگری در آن استحقاق بیشتری ندارد و خداوند آن را قسمت کرده است. این، مال خداست و شما بندگان مسلمان اوید و این هم کتاب خداست که به آن اقرار کرده ایم و در برابر حکم آن تسلیم هستیم و عهد پیامبران در بینمان هست. هر کس از اینها راضی نیست، به هر کجا که خواهد برود چه اینکه عمل کننده به طاعت خدا و حکم کننده به کتاب خدا را وحشتی نیست.»<sup>۴۴</sup>

طلحه و زبیر با مشاهده قاطعیت امام(ع) بر اجرای حق از رسیدن به آمال باطل خود مأیوس شدند و به نیت غائله سازی و مشکل آفرینی، قصد رفتن به مکه کردند و برای اجازه خروج گرفتن به نزد امام آمدند، امام که از نیت آنان آگاه بود، ابتدا به آنان اجازه نداد و بعد از اصرار آنان و اظهارشان مبنی بر اینکه فقط قصد زیارت خانه خدا را دارند، آنان را قسم داد و از آنان پیمان گرفت که بیعت نشکنند، کید نوزند، در امت اختلاف نیندازند و بعد از عمره به مدینه بازگردند و باگرفتن قسم و پیمان، آنان را اجازه داد ولی می دانست که قسم و پیمان خواهند شکست و قصدشان راه اندازی غائله است.

۳- مدارا پاکسانی که اعلام مخالفت می کردند قبل از اقدام براندازی

بسیاری از افراد بودند که حتی با حکومت امام(ع) اعلام مخالفت می کردند ولی امام چنین نبود که فوری آنان را بگیرد و به زندان بیندازد یا به جلا د بسپارد بلکه با آنان روش مدارا و جذب را پیشه می کرد. راوی گوید خزیت بن راشد خارجی پیش امام آمد و گفت:

«نه، به خدا قسم که نه امرت را اطاعت می کنم، نه پشت سرت نماز می خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد.»

امام(ع) او را از پیمان شکنی بر حذر داشت و به مناظره دعوت کرد تا دلایل مخالفت خود را مطرح کند و با شنیدن جواب و استدلال امام، قانع شود. خزیت اظهار داشت فردا برای مناظره می آیم. او رفت و پیشنهاد امام را با اصحابش در میان گذاشت و گفت که تصمیم دارد بدون انجام مناظره از امام جدا شود. یکی از یاران امام خود را به امام رساند و ایشان را از تصمیم خزیت آگاه



کرد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! چرا او را دستگیری نمی‌کنی و از وی (بر اقدام نکردن) پیمان و میثاق

نمی‌ستانی؟

امام فرمود:

«اگر بخواهیم همه کسانی را که در مظان اتهام اقدام علیه حکومت هستند، دستگیر نماییم، باید زندانها را پر کنیم و من خود را مجاز نمی‌دانم که مردم را بگیرم و به حبس اندازم و عقوبت کنم مگر زمانی که اقدام عملی به مخالفت کنند.»<sup>۴۵</sup>

این ملجم از خوارجی بود که امام را تهدید کرده بود و کسانی پیشنهاد بازداشت او را داده بودند ولی امام با توجه به سیره فوق این پیشنهاد را رد کرده بود. مخالفان غیر براندازی که با اعتقاد و مشی امام مخالف بودند، در حکومت امام از آزادی برخوردار بوده و در مجامع نظر خود را مطرح می‌کردند و امام (ع) نه تنها در برابر نظر مخالف آنان مدارا می‌کرد بلکه حتی در مقابل اهانت‌های آنان نیز تحمل و مدارا پیشه می‌کرد. افرادی که از بیعت شانه خالی کردند، کسانی که با وجود بیعت از همراهی و یاری دریغ ورزیدند، کسانی که بعد از حکمیت، در مقابل امام (ع) ایستادند و حکمیت را خلاف شمردند، همگی در حوزه حکومتی امام (ع) آزادانه زندگی می‌کردند و نظر مخالف خود را ابراز می‌نمودند و تحمل و مدارای امام (ع) همه آنان را در بر می‌گرفت. البته این تحمل و مدارا با قاطعیت و پافشاری بر مواضع اصولی همراه بود. نمونه بارز مخالفان با نظر و حکومت امام، خوارج بودند. آنان بعد از واقعه حکمیت، پذیرش حکمیت را مساوی کفر پنداشتند و خواهان توبه از این گناه و جنگ با معاویه بودند. امام (ع) عقیده آنان را باطل شمرد و حکمیت را امری جایز و پیمان‌شکنی را ممنوع دانست. با توجه به این مخالفت نظری، آنان امام (ع) را مرتد شمردند و در مجامع عمومی این نظر سخیف خود را اعلام می‌کردند و برخوردهای اهانت آمیز داشتند که با مدارا و تحمل امام مواجه می‌شد. بسیار می‌شد که مردی از آنان در مسجد می‌آمد و با فریاد بلند می‌گفت:

«حکومت فقط از آن خداست گرچه ابوالحسن را خوشایند نباشد.»

مردم به امام می‌گفتند چرا به جانب آنان نمی‌روی و آنان را نابود نمی‌کنی؟

روزی امام در حال نماز به قرائت قرآن مشغول بود که ابن‌الکواء وارد مسجد شد و با آواز بلند

به تعریض، این آیه را تلاوت کرد:





«وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۴۶</sup>  
به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده که اگر شرک بورزی، عملت نابود خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود.»

و امام با سماحت و بزرگواری عمل کرد و اجازه تعرض به او را نداد.<sup>۴۷</sup>  
یکی از خوارج بعد از شنیدن سخنان عالمانه امام در واقعه ای گفت: خدا او را کافر بمیراند، چقدر فقیه است! یاران امام (ع) از جا پریدند تا او را به قتل برسانند ولی حضرت آنان را مانع شد و فرمود: عجله نکنید او دشنامی داده که یا باید با دشنامی قصاص کنید و یا گناه او را ببخشید.<sup>۴۸</sup>  
خوارج در نماز جماعت امام شرکت نمی کردند و نماز جماعت جدا گانه داشتند، گاهی در مسجد در خلال نماز یا سخنرانی حضرت شعارهای تند می دادند. اخلال می کردند و امام اعلام کرد تا وقتی دست به شمشیر نبرده اید و در جمع ما هستید از سه حق برخوردارید:

اول - شما را از وارد شدن به مساجد و اقامه نماز (حتی جدا گانه) مانع نمی شویم.

دوم - حق شما را از بیت المال قطع نمی کنیم.

سوم - تا زمانی که شروع به جنگ نکنید، با شما نمی جنگیم.<sup>۴۹</sup>

۴ - مدارا در برابر سستی مردم

امام بخصوص در اواخر حکومت با سستی و اهمال مردم مواجه بود. این سستی، نتیجه توطئه های پی در پی و رنگارنگ دشمنان، جنگهای تحمیلی جمل، صفین و نهروان، تبلیغات دشمن و عوامل فراوان دیگر بود، گرچه امام در موارد متعدد از این سستی ها به شدت انتقاد کرده و آنان را توبیخ نمود ولی در این زمینه هرگز دست به خشونت نزد و با مدارا افراد را به اطاعت و جدیت دعوت کرد.

در خطبه ای امام خطاب به مردم فرمود:

«چه اندازه با شما مدارا کنم به مانند مدارا کردن با شتران نوپاری که از سنگینی بار پشتشان مجروح شده و همانند جامه کهنه و فرسوده ای که هر گاه گوشه ای از آن را بدوزند از سوی دیگر پاره می گردد ... من می دانم شما را چه چیز اصلاح می کند و کجی شما را راست می گرداند لکن اصلاح شما را با فاسد شدن خود جایز نمی دانم. خدا نشانه ذلت را بر گونه شما بگذارد و بهره های شما را نابود سازد. آن گونه که به باطل متمایل و با آن آشنایید، به حق آشنایی ندارید و آن چنان که در نابودی حق





می‌کوشید، برای از بین بردن باطل قدم بر نمی‌دارید.»<sup>۵۰</sup>

«به خدا قسم شما را ابتدائاً و مکرر، پنهان و آشکار، شب و روز و صبح و عصر به جهاد با دشمن دعوت کردم ولی دعوت من جز بر فرار و روگردانی شما نیفزود. آیا موعظه و دعوت به هدایت و حکمت به شما فایده نمی‌رساند؟ من می‌دانم چه چیز شما را اصلاح می‌کند ولی حاضر نیستم با فاسد شدن خود شما را اصلاح کنم.»<sup>۵۱</sup>

«ای اهل کوفه با مواظب قرآن شما را عتاب کردم ولی فایده‌ای به من نرساند. با شلاق در تأدیب شما کوشیدم ولی برایم استقامت نیافتید و شما را با تازیانه‌ای که بدان حدود اقامه می‌شود عقاب کردم ولی رعایت نکردید و می‌دانم که شمشیر شما را اصلاح می‌کند ولی سزاوار نمی‌دانم با فاسد شدن خود شما را اصلاح کنم.»<sup>۵۲</sup>

«لکم علیٰ انّ خفتمونی ان اؤتمنکم و ان خفتکم ان استیرکم»<sup>۵۳</sup>  
بر عهده من است اگر از من در هراس هستید شما را ایمن گردانم و اگر از شما در هراسم با شما مدارا کنم.»

نکته خیلی مهم برخورد امام (ع) با بعضی از کسانی است که به خاطر شبهه‌ها و تردیدهایی که داشتند از یاری وی و شرکت در جنگها در رکاب ایشان خودداری می‌کردند. امام توجیه آنان را قبول می‌کرد و حتی از بعضی کسانی که در جنگ همراه او شرکت نکرده بودند، به جهت یاری نکردن دشمنانش تمجید کرد.

بعضی از افرادی که با امام بیعت نیز کرده بودند از همراهی با امام در جنگ جمل خودداری ورزیدند. امام آنان را احضار و سؤال کرد:

آیا شما خون کسانی را که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده و سپس بیعت می‌شکستند، (مانند طلحه و زبیر که بیعت کردند و بعد بیعت شکستند) مباح می‌شمردید؟

آنان جواب مثبت دادند. پس امام سؤال کرد که چرا حالا از جنگ به همراه او با دشمنش خودداری می‌ورزند و حال آنکه پیمان بسته‌اند؟

جواب دادند: ما تو را خطا کار نمی‌دانیم و نمی‌گوییم که تو حق جنگ با بیعت‌شکنان را نداری و لکن ما در جایز بودن جنگ با اهل نماز شک داریم.

مالک گفت: ای امیر مؤمنان! اجازه بده این سرپیچی‌کنندگان از همراهی با تو را با شمشیر بزنم. ولی امام او را منع کرد.<sup>۵۴</sup>



در جنگ جمل امام (ع) در بین کشتگان به جنازه عبدالله بن حکیم بن حزام برخورد و با مشاهده او گفت:

«این شخص با پدرش مخالفت کرد و برای جنگ علیه ما اقدام نمود ولی پدرش ما را یاری نکرد و از کمک ما دریغ ورزید چون در جنگیدن با دشمن ما (که از اصحاب بزرگ پیامبر و همراه همسر ایشان بودند) شک داشت؛ ولی با این وجود (با یاری نکردن دشمن ما) یاور ما بود. ما امروز آنان را که از یاری ما و دشمنان ما دریغ ورزیدند، سرزنش نمی‌کنیم و سزاوار سرزنش فقط آنانند که با ما جنگیدند.»<sup>۵۵</sup>

بیانات امام در عهدنامه به مالک اشتر در مورد مدارا با رعیت و دوری از خشم و غضب، قابل توجه است. ایشان خطاب به مالک می‌فرماید:

«باد دماغت را فرو بنشان، و شدت و قدرت بازو و تیزی زبانت را در اختیار بگیر و برای در امان ماندن از زیان تندى زبان و تیزی خشم و قدرت بازو، از عجله، سرعت و اعمال قدرت قبل از فرو نشستن خشم و تسلط بر نفس بپرهیز.

هرگز از عفو و بخششی که نموده‌ای پشیمان مباش و از کیفی که نموده‌ای به خود مبال و نسبت به کاری که برایت پیش می‌آید و راه چاره دارد، سرعت به خرج مده. مگو من مأمورم، امر می‌کنم و باید اطاعت شود که این موجب داخل شدن فساد در قلب، خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است. هرگاه در اثر قدرت و حکومتی که داری، کبر و ابهت و خودبزرگی بینی در تو حاصل شد، بر عظمت قدرت و ملک خداوند که مافوق توست نظر بیفکن. مردم عیبی دارند که والی به پوشاندن آنها سزاوارتر است. در صدد مباش که عیب پنهانی آنها را کشف کنی بلکه وظیفه تو آن است که آنچه برایت آشکار شده اصلاح کنی.

نسبت به مردم زیردست همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردن آنان را غنیمت شمری زیرا آنان یا برادران دینی تو هستند یا انسانهایی شبیه تو در خلقت که گاه از آنان لغزشهایی سر می‌زند و بیماریهایی (اخلاقی و روانی) بر آنان عارض می‌گردد و به عمد یا خطا کارهایی به دستشان جاری می‌شود. در این موارد از عفو و گذشت خود آن مقدار به آنان عطا کن که دوست داری خداوند به تو عنایت کند زیرا تو مافوق آنها و ولی امر مافوق تو و خدا بالا دست بر همه است.





زنهار از خون ریختن به ناحق، زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن کیفر انتقام، بزرگ ساختن مجازات، سرعت زوال نعمت و سقوط حکومت، همچون ریختن خون ناحق نیست.»<sup>۵۶</sup>

### قهر و خشم مقدس

در مدت کوتاه حکومت امام علی(ع)، حمله و تهاجمی از طرف دشمنان خارجی صورت نگرفت که امام برای دفع آن اقدام کند. همچنین امکان اقدامات تبلیغی گسترده نیز فراهم نشد که دشمنان خارجی مانع تبلیغ شوند و آن حضرت ناچار شود برای از بین بردن موانع تبلیغ، دست به شمشیر ببرد. امکان جهاد آزادیبخش و یاری مظلومان تحت ستم در خارج از محدوده حکومت نیز برای امام پیش نیامد. اقدامات قهرآمیز امام در دوران کوتاه حکومت فقط برای مقابله با دشمنان داخلی بود؛ کسانی که برای براندازی حکومت امام متوسل به زور شدند و تلاش فراوان امام برای قانع کردن آنان و وادار نمودنشان به پذیرفتن حکم قرآن یا مخالفت مسالمت آمیز بی نتیجه ماند و برای دفاع از حق، چاره‌ای جز مقابله و سرکوب آنان نبود. علاوه بر آن امام در مقابل متجاوزان به حقوق عمومی و تخلف‌کنندگان از عدل و انصاف نیز شدت به خرج می‌داد و تازیانه امام بر فرق آنان فرود می‌آمد همچنان که حاکمان و والیان نیز با اقدامات قهرآمیز امام مواجه بودند. برای روشن تر شدن سیره امام به شرح بیشتر اقدامات قهرآمیز امام می‌پردازیم.

### ۱- پیمان شکنان برانداز

همچنان که گذشت تعدادی از افراد سرشناس از بیعت کردن با امام(ع) سر باز زدند ولی اعلام کردند که اقدام براندازانه نیز نخواهند داشت. امام نیز با آنان مدارا کرد و علاوه بر آنکه آنها را وادار به بیعت نکرد و به زندان نینداخت، از حقوق عمومی نیز محروم ننمود.

در مقابل اینان، گروه دیگری بودند که امام ناچار شد با آنان در افتد و آنان را در هم بکوبد. گروه پیمان شکن ستمگری که برای از بین بردن حکومت حضرت(ع) اقدام کردند.

طلحه و زبیر دو نفر از بزرگان آن روز جامعه اسلامی بودند که همراه بقیه مردم بلکه پیشاپیش همه حکومت امام را پذیرفتند و با وی بیعت کردند ولی بعد از مدت کوتاهی، عدالت امام را تاب نیاوردند و پیروی از هوای نفس و زیاده‌طلبی، آنان را به پیمان شکنی واداشت. امام هرچه آنان را نصیحت کرد و از عواقب مخالفت، پیمان شکنی و اقدام براندازانه بر حذر داشت، فایده نبخشید. بالاخره آنان گروهی را دور خود جمع کردند و روانه بصره شدند و در آنجا به غدیر و مکر بر





فرماندار امام و شیعیان مخلص تاختند و جمعی را به شهادت رساندند. امام در مورد لزوم سرکوبی آنان فرمود:

«برده‌نشین حرم پیامبر را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند و با کسانی که همگی به اطاعت من گردن نهاده و بدون اجبار از روی رغبت بیعت کرده بودند، به فرماندار، خزانه‌داران و مردم حمله بردند و گروهی از آنان را شکنجه کردند و گروهی را با حيله کشتند. به خدا سوگند اگر جز بر یک مسلمان دست نمی‌یافتند و فقط او را بی‌گناه می‌کشتند، قتل همه آنها بر من حلال بود زیرا در حضور آنها و بدون اینکه اعتراضی کنند و یا با دست و زبان از آن مظلوم دفاع نمایند، او کشته شده بود و حال اینکه اینان گروهی از مسلمانان را - به تعداد خودشان - کشته‌اند.»<sup>۵۷</sup>

و در تشویق سپاهیان برای جنگ با اهل جمل فرمود:

«بندگان خدا، به سوی این قوم بپاخیزید و با سینه گشاده با آنان اقدام کنید زیرا آنان بیعت را شکستند و عاملم - ابن حنیف - را از شهر اخراج کردند بعد از اینکه او را به شدت کتک زدند و گروهی را کشتند و حکیم بن جبلة عبیدی را مثله کردند و انسانهای صالحی را کشتند و فراریان را تعقیب کردند و در پنهان‌گاهها یافتند و دست بسته به قتل رساندند. خدا آنان را بکشد به کجا می‌روند؟ به سوی آنان بپاخیزید و با آنان به شدت برخورد کنید و در جنگ با آنان با صبر و احتساب اقدام نمایید.»<sup>۵۸</sup>

امام قبل از اینکه اهل جمل به بصره برسند و مرتکب آن جنایات گردند به عامل خود - عثمان بن حنیف - نوشت:

«آنان را به اطاعت از حکومت و دست برداشتن از مخالفت علی دعوت کن، اگر دوباره به طاعت گردن نهانند، این همان است که ما دوست داریم ولی اگر انگیزه‌های مختلف آنان را به مخالفت و سرکشی فراخواند و تسلیم نشدند، با کسانی که مطیع تو هستند بر آن طغیانگران بتاز.»<sup>۵۹</sup>

## ۲- ستمگران سرکش

دومین گروهی که با برخورد قهرآمیز امام (ع) مواجه شدند، معاویه و اصحاب او بودند. آنان حاضر نبودند به حکومت امیر المؤمنین (ع) که مطابق ضوابط دین و منتخب مردم بود، گردن نهند و راه خیره‌سری و طغیان پیشه کرده بودند. همان طور که گذشت امام (ع) بهانه معاویه را نپذیرفت





و با استدلال محکم و متین او را به اطاعت از امام منتخب مردم موظف شمرد و بعد از اینکه او را در خیره سری و طغیان مصرّ یافت، برای سرکوب او اقدام کرد. امام در باره لزوم جنگ با افراد طاغی، ستمگر و سرکشی همچون معاویه فرمود:

«این مورد را زیر و رو کردم و همه جوانب آن را سنجیدم دیدم چاره‌ای نیست جز اینکه با آنان بجنگم یا به آنچه پیامبر آورده (دین و قرآن) کافر شوم.»<sup>۶۰</sup>

### ۳- خوارج خشونت طلب

سومین گروهی که امام(ع) چاره‌ای جز سرکوب آنان ندید، خوارج بودند. خوارج جمعی از اصحاب امام بودند که در صفین فریب مکر و خدعه معاویه را خوردند و امام را وادار به قبول حکمیت کردند. هنوز مرکب قرار حکمیت خشک نشده بود که پشیمان شدند و قبول حکمیت را شرک پنداشتند و به خیال خود از آن شرک توبه کردند و از امام نیز خواستند که توبه کند! و جنگ با معاویه را از سر بگیرد. امام در جواب آنها اظهار داشت که هم قبول حکمیت و تعیین حکم، مخالف قرآن و شرکت در کار خدایی نیست و هم اینکه وفای به عهد و پیمان واجب است و باید تا به انجام رسیدن حکمیت و اظهار نظر حکمین صبر کنند و آنگاه مطابق شرایط تصمیم بگیرند ولی آنان که اسیر جهل، جمود و تحجر بودند، استدلالهای محکم امام را نمی فهمیدند و در برابر منطق متین ایشان تسلیم نمی شدند. بعد از بازگشت امام از صفین، این گروه به طور علنی از اجتماع مسلمانان فاصله گرفته و راه اختلاف در پیش گرفتند. آنان حتی از توهین و جسارت به امام(ع) نیز ابا نداشتند و در مجالس خصوصی و عمومی به حضرت(ع) تعرض می کردند ولی با این همه امام تا زمانی که آنان دست به خشونت نزدند، با آنان مدارا می کرد. متأسفانه این گروه جاهل و متعصب، فقط خود را مسلمان دانستند و هر کس را مخالف عقیده آنان بود، مشرک و خونش را مباح می شمردند<sup>۶۱</sup> و بر همین مبنا در جامعه اسلامی ایجاد ناامنی کردند و یکی از اصحاب باوفای امام و همسرش را به شهادت رساندند.

با این اقدام جنایت کارانه، حجت امام بر آنان تمام و اعمال قوه قهریه علیه آنان لازم شد. امام به زیاد بن حفصه که مأمور پی گیری امر خوارج شده بود نوشت:

«آنان را تعقیب کن و از مأمّن و مأوای آنان خبر گیر چه اینکه آنان مسلمان نمازگزاری را کشته اند. هرگاه به آنان رسیدی، آنان را به سوی من برگردان و اگر سرپیچی کردند با آنان بجنگ و از خداوند برای غلبه بر آنان یاری بخواه زیرا آنان از



حق جدا شده و خون مردم را ریخته و راهها را ناامن کرده‌اند و السلام.»<sup>۶۲</sup>  
و وقتی خود حضرت در نهر و آن با آنان روبه‌رو شد در مورد قتل ابن‌خباب از آنان سؤال کرد  
و آنان به کشتن وی اعتراف کردند و گفتند: همان طور که او را کشتیم، تو را هم می‌کشیم!  
امام فرمود:

«به خدا قسم اگر همه اهل دنیا به کشتن ابن‌خباب این‌گونه اقرار کنند و بر آن راضی  
باشند و من قدرت کشتن همه آنان را داشته باشم، همه آنان را خواهم کشت.»  
آنگاه رو به اصحابش کرد و فرمود:

«بر آنان حمله کنید که من اولین حمله کننده بر آنان هستم.»

و بعد از گفتن این جمله با ذوالفقار به سختی بر آنان حمله کرد.<sup>۶۳</sup>

البته لازم به ذکر است که خوارج حدود دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آنان با  
شنیدن سخنان متین امام و اتمام حجت ایشان، از اقدام خود پیشمان شدند و توبه کردند ولی چهار  
هزار نفر از آنان بر جهالت و طریق ناصواب خود پافشاری نمودند و جز به جنگ راضی نشدند و  
امام نیز با آنان جنگید و جز چند نفر فراری همگی آنان را به قتل رساند. این گروه با اینکه  
انسانهای متعبد، نماز شب‌خوان و قاری قرآن بودند ولی به خاطر همان قشری‌نگری، جمود و  
تجرب با امام در افتادند. البته جنگیدن با آن انسانهای زاهد پیشانی پینه‌بسته نماز شب‌خوان، چنان  
کار مشکلی بود که هیچ کس غیر از امام را جرأت بدان نبود و امام بر این اقدام خود افتخار کرد و  
فرمود:

«چشم این فتنه را من در آوردم. غیر از من احدی جرأت چنین کاری را نداشت پس  
از آن که دریا‌های تاریکی و شبهه‌ناکی آن بالا گرفته بود و «هاری» آن فزونی یافته  
بود.»<sup>۶۴</sup>

#### ۴- برهم‌زنندگان امنیت اجتماع

امام (ع) نسبت به امنیت اجتماعی اهمیت فوق‌العاده قایل بود و وقتی این امنیت در نقطه‌ای از  
حکومت حضرت (ع) به مخاطره افتاد، فریاد توبیخ آمیز وی بلند شد و مسلمانان را به شدت مورد  
سرزنش قرار داد به طوری که چنین سرزنشی در هیچ مورد دیگری از امام مشاهده نشده است.  
ایشان فرمود:

«این فرد غامدی (فرمانده مهاجمان از بنی‌غامد بود) است که سپاهش به (شهر





مرزی) انبار حمله کرده و حسان بن حسان بکری (فرماندار شهر) را کشته و سربازان و مرزبانان را از آن سرزمین بیرون رانده‌اند. به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام بوده، وارد شده و خلخال، دستبند، گردن‌بند و گوشواره‌های آنها را از تنشان بیرون آورده است در حالی که آنها هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته‌اند و مهاجمان بدون اینکه حتی یک مجروح بدهند و قطره‌خونی از آنها بریزد، با غنیمت فراوان باز گشته‌اند. اگر به خاطر این حادثه، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجاست.»<sup>۶۵</sup>

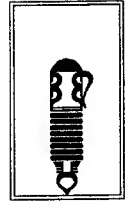
### ۵- حکومتیان متخلف

امام (ع) نسبت به اعمال و رفتار حاکمان منصوب خود دقت فراوان داشت و از دو جهت بر آنان سخت می‌گرفت. جهت اول از جهت سستی در انجام وظایف حکومتی و جهت دوم از جهت ظلم و ستم بر رعیت و مردم. از هر دو مورد حاکمان منصوب با برخورد قهرآمیز امام مواجه شدند.

ابوموسی اشعری حاکم منصوب کوفه بود. امام برای جنگ با اهل جمل به سوی بصره روان بود، وقتی به نزدیکی کوفه رسید، فرستادگانی به سوی کوفه روانه کرد تا حکم امام را به ابوموسی ابلاغ کنند و از او بخواهند رزمندگان کوفی را برای کمک امام اعزام کند. متأسفانه ابوموسی به دلایل مختلف از همراهی با امام و رود رویی با عایشه، طلحه و زبیر ابا داشت و جنگیدن با آنان را خوش نداشت، از این رو حکم امام را اجرا نکرد و مردم را از شرکت در آن جنگ بازداشت. امام (ع) سعی فراوان کرد تا او را قانع کند و چند بار افراد سرشناس را برای قانع کردن او فرستاد ولی او بر سرپیچی و عقیده ناصحیح خود استوار بود. امام در یکی از نامه‌ها خطاب به او نوشت: «من تو را فرماندار نکردم و ادامه حکومت سابق تو را امضا ننمودم مگر برای اینکه یاورم باشی و در مقابله با دشمنانم یاریم کنی.»<sup>۶۶</sup>

در نامه دیگری او را با تندى خطاب کرد و حکم عزل او را صادر فرمود و نوشت:

يا بن الحائک ... يا عاضّ اير ابيه ... اعتزل عملنا مذؤوما مدحوراً فان فعلت و الافانى قد امرتھما (فرستادگان) ان ینابذاک على سواء ان الله لا یھدی کید الخائین فان ظھرا علیک قطعاک ارباً ارباً؛<sup>۶۷</sup>



«یابن الحائک» و «یا عاشِ ابر ایه» (دو دشنام هستند) از حکومت ماکناره بگیر رانده شده و مذمت شده، اگر کنار رفتی که هیچ والا به فرستادگان دستور داده‌ام که بر تو بتازند و بدان که خداوند کید خائنین را به نتیجه نمی‌رساند. اگر آن دو بر تو پیروز شوند، تو را قطعه قطعه خواهند کرد.»

و بالاخره مالک را روانه کوفه کرد و مالک، ابو موسی را از حکومت عزل کرد و از شهر اخراج نمود. البته امام (ع) بیش از این با ابو موسی برخورد نکرد و او بعد از جمل به کوفه بازگشت و در آن مقیم بود و موضع مخالف داشت و حتی مردم را از شرکت در صفین هم باز می‌داشت. بعضی از حاکمان منصوب امام نیز بودند که مرتکب ظلم به رعیت می‌شدند و امام با آنان برخورد شدید داشت. در عهدنامه به مالک اشر فرمود:

«اعوان و انصار خویش را زیر نظر بگیر. اگر یکی از آنها دست به خیانت زد و گزارش مأموران سزای تو متفقاً بر آن گواهی داد، به همین مقدار از شهادت اکتفا کن و او را زیر تازیانه کیفر بگیر و به مقدار خیانتی که کرده، کیفر کن و وی را در مقام ذلت و خواری بنشان و نشانه خیانت بر او بنه و گردن بند ننگ و تهمت بر گردنش بیفکن.»<sup>۶۸</sup>

## ۶- اصناف متخلف و افراد شرور و بزهکار

اصناف، تجار، بازاریان، خریداران و فروشندگان ارزاق عمومی و مایحتاج روزانه مردم باید از جانب حکومت کنترل شوند و متخلفان، از شلاق و تنبیه در هراس باشند تا جرأت تخلف نکنند و زندگی را بر مردم سخت و طاقت فرسا نسازند. امام (ع) در دوران حکومت خود شلاق تنبیه در دست داشت و آن را فقط برای کوبیدن بر سر افراد مذکور به دست گرفته بود. ایشان هر روز ساعتی را در بازار می‌چرخید و کسانی را که در کسب و خرید و فروش تقلب می‌کردند، تنبیه می‌کرد.<sup>۶۹</sup>

روزی مردی قصه پرداز و معرکه گیر را در مسجد دید که معرکه گرفته بود، او را با تازیانه زد و از مسجد بیرون کرد.<sup>۷۰</sup>

مأموران مردی را به خدمت ایشان آوردند که استمناکرده بود. امام ابتدا آن قدر با شلاق به دستهایش زد که دستهایش قرمز شد آنگاه هزینه ازدواج او را از بیت المال پرداخت. (تازمینة گناه و تخلف او را از بین ببرد).<sup>۷۱</sup>

نصرانی تازه مسلمان شده‌ای را به خدمت امام (ع) آوردند به جرم اینکه گوشت خوک کباب





کرده است. او عذر آورد که تازه از مریضی خلاص شده‌ام و اشتیاق زیاد به گوشت خوک داشتم. حضرت فرمود: اگر از آن خورده بودی بر تو حد جاری می‌کردم ولی چون نخورده‌ای فقط تو را تنبیه می‌کنم تا دوباره هوس این کار را نکنی.<sup>۷۲</sup>

مردی می‌گوید: روزی در وضوخانه کوفه بودم که شخصی آمد و کفشهایش را کناری گذاشت و تازیانه‌اش را روی آنها قرار داد و آمد تا وضو بگیرد. بر او فشار آوردم و او (در اثر این فشار) بر روی دو دست به زمین افتاد. از جای بلند شد، وضو گرفت و پس از آن با تازیانه‌اش سه بار بر سرم کوفت و گفت:

«فشار نده، چون دست و پای مردم می‌شکند آن وقت باید جریمه بپردازم.»

از مردم در مورد هویت او پرسیدم، گفتند: «امیرالمؤمنین» است.<sup>۷۳</sup> در موارد مذکور امام(ع) از قهر و زور استفاده کرد و با شمشیر و تازیانه به سرکوب دشمن و تنبیه متخلف پرداخت. در پایان مناسب است با ذکر جملاتی از امام(ع) در باره لزوم کاربرد قهر و شمشیر برای مقابله با ستم نوشته را به پایان بریم.

«ای مؤمنان، هر کس ظلم و ستم یا کار زشتی را که مردم بدان دعوت می‌شوند مشاهده کند، و آن را با قلبش انکار نماید، سلامت اختیار کرده و گناهی بر او نیست و آن کس که با زبان و بیان هم انکار کند، مأجور هم خواهد بود و مقامش از نفر اول بالاتر است و هر کس علاوه بر قلب و زبان، با شمشیر به انکار کردن برخیزد تا نام خدا اوج گیرد و نام ظالمان سرنگون گردد. او به راه حق هدایت یافته و بر آن گام گذارده و نور یقین در قلبش تابیده است.»<sup>۷۴</sup>

این اجمالی بود از روش و سیره امام امیرالمؤمنین(ع) در پیش گرفتن مدارا یا اعمال قهر؛ امید است با شناخت بهتر و دقیق‌تر سیره حضرت(ع) و پیمودن آن، در تعالی دین و حکومت اسلامی موفق باشیم.

□ □

پی‌نوشت‌ها:

نهج البلاغه، توسط آقایان محمدرضا آشتیانی و محمد جعفر امامی گرفته شده است.

۱- المراجعات، سیدعبدالحسین شرف‌الدین، ص ۲۶۲ -

۲۶۳، نامه ۵۴، چاپ بیروت، ۱۴۰۲ هـ.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۱۷ - ۴۲۰.

۵- همان، خطبه ۷۴.

۳- خطبه ۳ نهج البلاغه (خطبه شمشیریه). (عبارات

۶- همان، خطبه ۵۴.

نهج البلاغه از نهج البلاغه صبحی صالح گرفته شده و ترجمه‌ها نیز غالباً از ترجمه المعجم المفهرس لالفاظ

۷- همان، خطبه ۲۲۹.



- ۸- همان، خطبة ۳.  
۹- همان، خطبة ۱۳۶.  
۱۰- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۴.  
۱۱- نهج البلاغه، خطبة ۹۲.  
۱۲- همان، خطبة ۳.  
۱۳- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۲.  
۱۴- همان، ج ۳۳، ص ۷۸.  
۱۵- همان، ج ۳۲، ص ۳۶۸.  
۱۶- همان، ج ۳۳، ص ۸۱.  
۱۷- تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص ۴۸.  
۱۸- همان، ص ۴۲.  
۱۹- مجمع البحرين، طریحی، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۰، انتشارات اسلامی.  
۲۰- نهج البلاغه، خطبة ۱۳۷.  
۲۱- همان، خطبة ۵۵.  
۲۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۹۶.  
۲۳- نهج البلاغه، خطبة ۴۳.  
۲۴- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۴.  
۲۵- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۴۴.  
۲۶- انفال (۸)، آیه ۶۰.  
۲۷- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۳۴.  
۲۸- نهج البلاغه، نامه ۵۳.  
۲۹- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۶۰.  
۳۰- نهج البلاغه، خطبة ۲۵.  
۳۱- همان، خطبة ۷.  
۳۲- همان، نامه ۵۳.  
۳۳- همان، خطبة ۵۶.  
۳۴- همان، خطبة ۵۱.  
۳۵- همان، خطبة ۲۷.  
۳۶- همان، خطبة ۶.  
۳۷- همان، نامه ۶۲.  
۳۸- همان، نامه ۵۳.  
۳۹- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۷.  
۴۰- همان، ص ۸.  
۴۱- همان، ص ۶.  
۴۲- همان، ص ۲۵.  
۴۳- همان، ص ۲۱-۲۲.  
۴۴- همان، ص ۲۱.  
۴۵- همان، ص ۴۰۷.  
۴۶- زمر (۲۹)، آیه ۶۵.  
۴۷- تجلی ولایت، ص ۶۰۹.  
۴۸- نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰.  
۴۹- تجلی امامت، ناظم زاده، ص ۶۱۱.  
۵۰- نهج البلاغه، خطبة ۶۹.  
۵۱- بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۱۴.  
۵۲- همان، ص ۱۴.  
۵۳- همان، ج ۳۲، ص ۱۹.  
۵۴- همان، ص ۶۰.  
۵۵- همان، ص ۲۰۸.  
۵۶- نهج البلاغه، نامه ۵۳.  
۵۷- همان، خطبة ۱۷۲.  
۵۸- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۷۱.  
۵۹- همان، ج ۲۹، ص ۶۷.  
۶۰- نهج البلاغه، خطبة ۵۴.  
۶۱- جاذبه و دافعه علی (ع)، شهید مطهری، ص ۱۲۶.  
۶۲- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۰۹.  
۶۳- همان، ص ۳۵۵.  
۶۴- نهج البلاغه، خطبة ۹۲. ر.ک: جاذبه و دافعه علی (ع)، ص ۱۵۴-۱۵۶.  
۶۵- همان، خطبة ۲۷.  
۶۶- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۸۵.  
۶۷- همان، ص ۷۸.  
۶۸- نهج البلاغه، نامه ۵۳.  
۶۹- کافی، کلینی، ج ۷، ص ۲۹۷.  
۷۰- همان، ص ۲۶۸.  
۷۱- همان، ص ۲۶۵.  
۷۲- همان.  
۷۳- وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۸۳.  
۷۴- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۳.